

آتش بسی موقت جنایتکاران جنگی:

میان پرده ای در جنگ

امپریالیستی تعمیر یافته



صدای انترناسیونالیستی

از روز ۱۸ فروردین ۱۴۰۵ (۱۹ فروردین به وقت آمریکا)، آتش‌بسی موقت در جنگ خاورمیانه برقرار شده است. این در حالی است که درگیری‌ها در لبنان همچنان ادامه دارد و پیش‌بینی می‌شود آتش‌بس تا حدود اول اردیبهشت ۱۴۰۵ ادامه یابد. با اعلام این آتش‌بس، سه بازیگر اصلی جنگ اخیر در خاورمیانه، اسرائیل، آمریکا و ایران هر یک خود را پیروز جنگ معرفی کردند. با این حال، می‌توان گفت این وضعیت بیش از آنکه نشان‌دهنده‌ی یک پیروزی نظامی واقعی باشد، بیانگر نوعی موفقیت برای طبقه‌ی حاکم در میان تمامی طرف‌های درگیر جنگ امپریالیستی است. این امر نه به دلیل دستاوردهای نظامی ای است که هر یک از این جنگ‌طلبان مدعی آن هستند، بلکه از آن‌روست که این جنگ، با وجود ابعاد گسترده‌اش، با واکنش جدی و سازمان‌یافته‌ای از سوی طبقه‌ی کارگر در سطح جهانی مواجه نشد.

در واقع، آتش‌بس موقت بیش از آنکه به معنای توقف جنگ باشد، فرصتی برای طرف‌های درگیر فراهم کرده تا قوای نظامی خود را بازسازی و سیاست‌های جنگی‌شان را برای تداوم درگیری‌های امپریالیستی، چه در کوتاه‌مدت و چه در آینده، بازتنظیم کنند.

در این میان، جنایتکاران ایرانی پیش‌تر اعلام کرده بودند که تنها در صورتی در مذاکرات شرکت خواهند کرد که آتش‌بس در تمامی جبهه‌ها برقرار شود. این در حالی است که مردم لبنان تصور کرده بودند آتش‌بس شامل حال این کشور نیز می‌شود و می‌خواستند نفس راحتی بکشند. درست در همان زمان، نیروهای اسرائیلی در عرض ده دقیقه و با ده‌ها هواپیمای جنگی، به‌طور برق‌آسا حمله‌ای گسترده را آغاز کردند. مقیاس این بمباران به

گونه‌ای بود که یادآور شدیدترین لحظات از زمان حمله اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ است؛ به طوری که صدها نفر تنها در یک روز کشته شدند و بیش از هزار نفر زخمی شدند. در همین حال، نتانیاهوی جنایتکار اعلام کرد که «هیچ آتش‌بسی در لبنان برقرار نیست». این مسئله برای بورژوازی اسلامی نیز مشکلاتی در ابعاد مختلف ایجاد کرده است. برخلاف پیش‌شرط اعلام‌شده، جنایتکاران ایرانی به خاطر منافع امپریالیستی خود در مذاکرات شرکت کردند؛ امری که حتی موجب نارضایتی در میان برخی از طرفدارانشان نیز شده است.

حزب‌الله برای کاهش فشار بر تهران وارد جنگ شد. اکنون جبهه‌ی لبنان تحت حملات شدید قرار دارد، در حالی که ایران عملاً در وضعیت آتش‌بس موقت یا نوعی جنگ غیرنظامی به سر می‌برد. اگر ایران پاسخی ندهد، این خطر وجود دارد که اعتبار خود را نزد مهم‌ترین نیروی نیابتی‌اش از دست بدهد و نشان دهد که مدل بازدارندگی‌اش مشروط است. از سوی دیگر، اگر اسرائیل به تضعیف حزب‌الله ادامه دهد، در حالی که ایران در حالت آتش‌بس باقی بماند، نفوذ ایران کاهش خواهد یافت و این امر بر قدرت چانه‌زنی آن در مذاکرات تأثیر می‌گذارد. در مقابل، اگر ایران پاسخ دهد، خطر فروپاشی آتش‌بس پیش از دستیابی به هرگونه دستاوردی را به همراه خواهد داشت.

در ۲۲ فروردین ۱۴۰۵، در اسلام‌آباد پاکستان، ایران و آمریکا پس از برقراری آتش‌بس موقت، مذاکراتی را آغاز کردند که بدون نتیجه به پایان رسید. پیش از این مذاکرات،

جنگ طلبان آمریکایی فهرستی ۱۵ بندی و جنگ طلبان ایرانی نیز فهرستی ۱۰ بندی از مطالبات خود برای توافق ارائه کرده بودند.

محمود نبویان، نماینده مجلس و عضو هیئت کارشناسی مذاکره کننده در اسلام آباد، سه عامل را علت عدم دستیابی به توافق ارزیابی می کند: نخست، درخواست آمریکا برای سهم مشترک با ایران در تنگه هرمز؛ دوم، درخواست خروج اورانیوم با غنای ۶۰ درصد از ایران؛ و سوم که از همه مهم تر تلقی می شود، توقف کامل غنی سازی در ایران به مدت ۲۰ سال، یا به عبارتی پذیرش غنی سازی صفر درصدی. او این موارد را چنین برمی شمرد:

۱. خواستار سهم مشترک با ایران در منافع تنگه هرمز بود!!

۲. خواستار خروج اورانیوم ۶۰ درصد از ایران بود.

۳. خواستار سلب حق غنی سازی در ایران ب مدت ۲۰ سال بود.^۱

حداقل در ایران و اسرائیل، گرایش هایی وجود دارند که با آتش بس موقت مخالف اند و معتقدند جنگ باید تا دستیابی به پیروزی قطعی ادامه یابد. به گزارش شبکه کان تلویزیون اسرائیل، به نقل از یک مقام ارشد امنیتی، اسرائیل قصد دارد جنگ با ایران را از سر بگیرد و منتظر تصمیم ترامپ است تا بار دیگر حملات را آغاز کند:

"اسرائیل قصد دارد جنگ با ایران را دوباره آغاز کند و منتظر تأیید (چراغ سبز)

دونالد ترامپ است.^۲

^۱تابناک.

^۲شبکه کان.

واقعیت این است که جنگ در همه‌ی جبهه‌ها متوقف نشده است؛ در لبنان همچنان ادامه دارد و در سایر جبهه‌ها، در دوران آتش‌بس، درگیری‌ها شکل غیرنظامی به خود گرفته‌اند؛ از جمله محاصره‌ی دریایی، حملات سایبری و دیگر اشکال تنش. همچنین، امکان وقوع مجدد جنگ، چه در کوتاه‌مدت و چه در بلندمدت، همچنان منتفی نیست. در واقع، جنگ متوقف نشده، بلکه به اشکال متفاوت و پراکنده‌تری ادامه یافته است. وضعیت آتش‌بس و شرایط منطقه پس از آن نیز به گونه‌ای است که نشریه‌ی فارین پالیسی آن را چنین توصیف می‌کند:

"آتش‌بس در جنگ ایران در واقع فقط شکل جنگ را عوض کرده است. این توافق به جای اینکه درگیری‌ها را پایان دهد، بیشتر آن‌ها را پیچیده‌تر کرده است."^۳

برخلاف هیاهوی تبلیغاتی پیرامون صلح‌طلبی بورژوازی، که از هر سو تلاش می‌شود آتش‌بس حفظ و به صلحی پایدار منتهی شود، واقعیت آن است که جهان به سوی تنش‌های نظامی بیشتر در حرکت است و این آتش‌بس تنها میان‌برده‌ای در مسیر جنگ‌های امپریالیستی به‌شمار می‌رود. تنش‌های نظامی به گوشه‌وکنار جهان گسترش یافته‌اند و دولت‌ها، هر یک به‌نحوی، در حال پیشبرد نوعی اقتصاد جنگی هستند.

برخلاف عوام‌فریبی‌های طبقه‌ی حاکم، ما بارها تأکید کرده‌ایم و نشان داده‌ایم که اختلاف میان بورژوازی غرب و متحدان منطقه‌ای‌اش با بورژوازی ایران، ارتباطی اساسی با برنامه‌ی

^۳ [فارین پالیسی](#).

هسته‌ای بورژوازی اسلامی ندارد. نمونه‌ی مشخص آن پاکستان است؛ کشوری که دارای تسلیحات هسته‌ای است و نام رسمی آن نیز «جمهوری اسلامی پاکستان» است. این را می‌توان با «جمهوری اسلامی ایران» مقایسه کرد، جایی که دین اسلام در هر دو نقش مهمی ایفا می‌کند، با این تفاوت که ایران از برخی جهات بسیار سکولارتر از پاکستان است. پاکستان نیز همچون ایران، اسرائیل را به رسمیت نمی‌شناسد و آن را دشمن خود قلمداد می‌کند؛ با این حال، بورژوازی غربی مشکل اساسی با پاکستان ندارد.

مسئله‌ی اصلی در اینجا آن است که بورژوازی ایران داعیه‌ی قدرت منطقه‌ای دارد، داعیه‌ای که پاکستان فاقد آن است. این جاه‌طلبی امپریالیستی برای ایفای نقش یک قدرت منطقه‌ای، سابقه‌ای طولانی دارد و حتی به دوره‌ی پیش از سال ۱۳۵۷ بازمی‌گردد، زمانی که ایران متحد اصلی غرب در منطقه به‌شمار می‌رفت و قدرت‌های غربی نیز این نقش را به رسمیت می‌شناختند.

امروزه، اما غرب و متحدانش حاضر نیستند جاه‌طلبی‌های امپریالیستی جمهوری اسلامی را به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای به رسمیت بشناسند و ترجیح می‌دهند ایران به کشوری ضعیف و مطیع تبدیل شود. این سیاست را می‌توان در چارچوب اهداف بلندمدت بورژوازی غرب برای مهار گسترش نفوذ چین و منزوی‌سازی روسیه نیز تحلیل کرد.

تراپ در ابتدای جنگ خاورمیانه، با استفاده از ادبیات «تسلیم بی‌قید و شرط»، موضعی جنگ‌طلبانه علیه ایران اتخاذ کرد و آن را تشدید نمود. با این حال، پس از ناکامی در تحقق این تهدیدها، لحن و شعارهای او دستخوش تغییر شد؛ از شعارهایی مانند «ایران را دوباره

سرفراز کنیم» به تهدیدهایی از جنس «بازگرداندن تمدن ایران به عصر حجر» رسید. از آنجا که چنین سناریویی می‌توانست پیامدهای بسیار گسترده و ناهنجاری نه تنها در منطقه، بلکه در سطح جهانی به دنبال داشته باشد، این رویکرد در ادامه به سمت گزینه‌ی محاصره‌ی دریایی ایران تغییر یافت. بر این اساس، ایالات متحده از ۲۴ فروردین محاصره‌ی دریایی خود را آغاز کرد؛ پیامدهای این اقدام در ادامه بررسی خواهد شد. در همین چارچوب، فرماندهی مرکزی ایالات متحده (سنتکام) اعلام کرد:

" این محاصره به صورت بی‌طرفانه و بدون در نظر گرفتن ملیت کشتی‌ها اجرا خواهد شد و شامل تمام شناورهایی می‌شود که وارد بنادر ایران یا از آن‌ها خارج می‌شوند، از جمله همه بنادر ایران در خلیج عربی و دریای عمان.^۴"

سنتکام، آگاهانه و با هدف تحقیر بورژوازی اسلامی، از عبارت «خلیج عربی» به جای «خلیج فارس» استفاده کرده است. در مقابل، بورژوازی اسلامی که خود همچون راهزنان بر سرِ گردنه‌ی تنگه‌ی هرمز ایستاده و عبور و مرور را در این گذرگاه راهبردی کنترل می‌کند، محاصره‌ی دریایی اعمال شده از سوی دیگر راهزنان، یعنی آمریکایی‌ها، را «دزدی دریایی» توصیف کرد و هشدار داد که در صورت ادامه‌ی این وضعیت، هیچ بندری در امان نخواهد بود. در همین چارچوب، قرارگاه مرکزی خاتم‌الانبیا چنین تهدید کرد:

^۴سنتکام.

"نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران با صراحت و قاطعیت اعلام می‌کنند امنیت بنادر در خلیج فارس و دریای عمان یا برای همه است یا برای هیچکس. اگر امنیت بنادر جمهوری اسلامی ایران در آب‌های خلیج فارس و دریای عمان تهدید شود هیچ بندری در خلیج فارس و دریای عمان در امان نخواهد بود."^۵

واقعیت این است که ایران به دلیل موقعیت ژئوپلیتیکی خاص خود، همواره یکی از بازیگران مهم در معادلات منطقه‌ای و تا حدی جهانی بوده است. قرار گرفتن در چهارراه ارتباطی میان خاورمیانه، آسیای مرکزی و آبراه‌های بین‌المللی باعث شده این کشور بتواند بر جریان‌های سیاسی و اقتصادی اثر بگذارد، حتی اگر این اثرگذاری در دوره‌های مختلف شدت و ضعف داشته باشد.

در این میان، تنگه هرمز به عنوان یکی از مهم‌ترین گذرگاه‌های انرژی جهان جایگاه ویژه‌ای دارد؛ بخشی قابل توجه از نفت و گاز جهان از این مسیر عبور می‌کند و هرگونه اختلال در آن می‌تواند پیامدهای فوری بر بازارهای جهانی انرژی داشته باشد. به همین دلیل، توانایی اثرگذاری بر این آبراه به عنوان یکی از ابزارهای راهبردی در سیاست منطقه‌ای ایران مطرح می‌شود.

برخی رسانه‌ها و شبکه‌های خبری غربی نیز بر این نکته تأکید دارند که اهمیت ژئوپلیتیکی تنگه هرمز، در مقایسه با برخی دیگر از مؤلفه‌های قدرت ایران، می‌تواند اثرگذاری

^۵ایرنا.

مستقیم‌تر و فوری‌تری بر اقتصاد جهانی داشته باشد. از این منظر، این ظرفیت را برخی به عنوان یکی از اهرم‌های مهم در سیاست‌های امپریالیستی، حتی کاراتر از برنامه‌ی هسته‌ای بورژوازی اسلامی، قلمداد می‌کنند:

"مهم‌تر از برنامه هسته‌ای: ایران قدرت تازه‌اش را در تنگه هرمز به نمایش گذاشته است. ایران به ابزاری دست یافته که می‌تواند عملاً اقتصاد جهان را در اختیار بگیرد و این موضوع ناکارآمدی طرح جنگی دولت ترامپ را هم نشان می‌دهد."^۶

بورژوازی اسلامی مقدار قابل توجهی نفت تولید کرده که هنوز به فروش نرسیده است. این نفت‌ها به صورت ذخیره شده در نفتکش‌ها و در مناطق خارج از دامنه‌ی محاصره‌ی دریایی آمریکا قرار دارند و خریدار عمده‌ی آن‌ها چین است. برآورد می‌شود حجم این ذخایر حدود ۱۶۰ میلیون بشکه باشد.^۷

در نتیجه، این وضعیت به بورژوازی اسلامی این امکان را می‌دهد که حتی در صورت توقف صادرات از جزیره‌ی خارک و تداوم محاصره‌ی دریایی آمریکا، تا ماه ژوئیه همچنان بتواند به فروش نفت ادامه دهد. با این حال، باید دید که محاصره‌ی دریایی آمریکا تا چه اندازه در عمل موفق بوده است.

تازمان نگارش این متن، فرمانده سنتکام اعلام کرد که «محاصره‌ی بنادر ایران به‌طور کامل اجرا شده است». این در حالی است که داده‌های کشتیرانی نشان می‌دهد دست کم چهار

^۶ ام‌اس.

^۷ وال استریت ژورنال.

کشتی مرتبط با ایران، از جمله دو کشتی که پیش تر به بنادر ایران رفت و آمد داشته‌اند، در روز دوم محاصره از تنگه‌ی هرمز عبور کرده‌اند. هنوز به طور دقیق مشخص نیست که آیا عواملی مانند نبود آمادگی کافی یا اختلال در سامانه‌های ردیابی کشتی‌ها در این وضعیت نقش داشته‌اند، یا اینکه اساساً ایالات متحده در اجرای یک محاصره‌ی دریایی کامل با محدودیت‌هایی مواجه بوده است.

در صورت جدی‌تر شدن محاصره‌ی دریایی ایران توسط ایالات متحده، احتمال دارد بورژوازی اسلامی به طور مستقیم یا از طریق نیروهای نیابتی خود اقدام به بستن تنگه‌ی باب‌المندب کند. چنین اقدامی می‌تواند نه تنها لایه‌ی جدیدی از فشار را بر صنعت کشتیرانی جهانی اضافه کند بلکه ضربه‌ی جدی به اقتصاد جهانی بزند. برای نمونه، گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد ناوگروه «بوش» برای رسیدن به خاورمیانه مسیر طولانی‌تر، یعنی دور زدن قاره‌ی آفریقا را انتخاب کرده است تا از خطر حملات موشکی انصارالله یمن در امان بماند.

بورژوازی اسلامی برآورد کرده است که در جریان حملات آمریکا و اسرائیل به ایران، دست کم ۲۷۰ میلیارد دلار خسارت وارد شده است. بر همین اساس، سفیر بورژوازی اسلامی در لانه دزدان (سازمان ملل متحد) طی نامه‌ای به دبیرکل لانه دزدان درخواست کرده است که موضوع مسئولیت برخی کشورهای منطقه از جمله عربستان سعودی، اردن، کویت، امارات متحده عربی، بحرین و قطر مورد بررسی قرار گیرد. در این نامه ادعا شده است که این کشورها از طریق برخی اقدامات ناقض تعهدات بین‌المللی خود در قبال

جمهوری اسلامی ایران، مرتکب اعمال متخلفانه بین‌المللی شده‌اند و در نتیجه، مسئولیت بین‌المللی آنان محقق است. بر این مبنای درخواست شده است که این کشورها «جبران کامل خسارات وارده به جمهوری اسلامی ایران، از جمله پرداخت غرامت بابت کلیه خسارات مادی و معنوی ناشی از اعمال متخلفانه بین‌المللی خود را بر عهده بگیرند.

یک واقعت انکارناپذیر این است که پس از پایان جنگ، شرایط در خاورمیانه و به ویژه در کشورهای حاشیه‌ی خلیج، دیگر همانند گذشته نخواهد بود. جنگ طلبان ایرانی، در روزهای پیش از آتش‌بس موقت، روی موشک‌هایی که به سمت کشورهای حاشیه‌ی خلیج شلیک می‌شد، عباراتی مانند «حیسی، آمریکا که میره، ما می‌مونیم و شما» می‌نوشتند. پیام‌هایی که بر موشک‌های شلیک شده نقش می‌بست، فقط حاکی از تداوم جنگ نبود بلکه چشم‌انداز آینده را نیز از افق بورژوازی ترسیم می‌کرد.

پیامدهای این جنگ، فراتر از یک تقابل مقطعی، بر آرایش ژئوپولیتیکی منطقه تأثیر خواهد گذاشت و به ویژه موقعیت کشورهای حاشیه‌ی خلیج و موازنه‌ی قدرت‌ها را دگرگون خواهد کرد. این کشورها، با وجود صرف تریلیون‌ها دلار برای خرید تسلیحات نظامی و میزبانی پایگاه‌های متعدد آمریکایی، فرانسوی و بریتانیایی، نتوانسته‌اند از این طریق امنیت برای خود فراهم کنند. برعکس، همین تسلیحات و پایگاه‌ها به اهدافی در جنگ تبدیل شده و آسیب‌پذیری ساختار قدرت موجود را آشکار کرده‌اند؛ به گونه‌ای که اکنون حتی با خطر طرح مطالبات غرامت از سوی نیروهای بورژوازی اسلامی نیز مواجه‌اند. در این میان، آنچه

بیش از پیش برجسته می‌شود، روند تضعیف موقعیت ایالات متحده است؛ روندی که جنگ خاورمیانه آن را تشدید کرده است.

در چنین شرایطی، «ثبات» نسبی‌ای که پیش‌تر به کشورهای حاشیه‌ی خلیج نسبت داده می‌شد، بیش از پیش متزلزل شده است. تنش‌ها دیگر صرفاً در سطح جنگ‌های نیابتی باقی نمانده، بلکه این کشورها به طور مستقیم درگیر شده‌اند و خساراتی جدی نه تنها در عرصه‌ی اقتصادی و زیرساختی، بلکه در حوزه‌های سیاسی، امنیتی و اجتماعی متحمل شده‌اند. از این‌رو، تهدیدِ برخاسته از بورژوازی اسلامی، همچون کابوسی مداوم بر فراز این کشورها سنگینی خواهد کرد؛ امری که بیانگر تعمیق بحران در کلیت نظم سرمایه‌داری منطقه‌ای و جهانی است

آیا آتش‌بس موقت پایدار خواهد ماند؟ پاسخ به این پرسش نه در اراده یا جنگ‌طلبی رهبران آمریکا، اسرائیل و ایران، بلکه در بستر مادی‌ای نهفته است که به بروز این تقابل امپریالیستی انجامیده است. این بسترهای مادی نه تنها با وقوع جنگ از میان نرفته‌اند، بلکه در جریان آن پیچیده‌تر و حادث‌تر نیز شده‌اند. در ایران، بخشی از بدنه‌ی حاکمیت بورژوازی اسلامی نسبت به آتش‌بس ناراضی است؛ زیرا بر این باور است که نتوانسته‌اند آمریکا و اسرائیل را به‌طور قاطع «تنبیه» کنند. هرچند این بورژوازی در شرایط کنونی تضعیف شده است، اما همچنان جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای خود را حفظ کرده و در عین حال توانسته ضربات قابل توجهی به منافع آمریکا، اسرائیل و متحدان آن‌ها در کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس

وارد کند. در نتیجه، بورژوازی اسلامی اکنون در پی بازسازی و تقویت موقعیت منطقه‌ای خود است؛ روندی که به احتمال زیاد با تنش‌های تازه همراه خواهد بود.

آتش‌بس میان جنگ‌طلبان نمی‌تواند به صلحی پایدار منجر شود، زیرا در چارچوب نظام سرمایه‌داری، بستر مادی لازم برای تحقق چنین صلحی وجود ندارد. مسئله صرفاً به جنگ‌طلبی برخی رهبران سیاسی محدود نمی‌شود؛ بلکه این منطق درونی سرمایه‌داری است که آن‌ها را به سوی جنگ سوق می‌دهد. در این چارچوب، جنگ دیگر یک استثنا نیست، بلکه به شیوه‌ای برای تداوم حیات سرمایه‌داری، به ویژه در دوران انحطاط آن، بدل شده است. از این رو، آتش‌بس‌هایی که در دل چنین نظامی شکل می‌گیرند، چیزی جز وقفه‌هایی موقت در مسیر جنگ‌های بعدی نیستند.

جنگ‌های خاورمیانه بازتابی از بربریت سرمایه‌داری هستند و پیامدهای آن‌ها به دلیل ماهیت جهانی این نظام، کل جهان سرمایه‌داری را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این جنگ‌ها در نهایت علیه طبقه‌ی کارگر پیش برده می‌شوند: چه در ایران و اسرائیل، چه در اروپا و آمریکا. طبقه‌ی کارگر در خاورمیانه بهای این جنگ‌ها را با جان خود می‌پردازد، و در سایر نقاط جهان نیز از طریق اقتصاد جنگی و سیاست‌های ریاضتی‌ناشی از آن، با پیامدهایی چون بیکاری گسترده و کاهش سطح زندگی مواجه می‌شود.

در چنین شرایطی، وظیفه‌ی کمونیست‌های انترناسیونالیست، به ویژه کمونیست‌های چپ، دفاع قاطع از انترناسیونالیسم پرولتری و افشای بی‌وقفه‌ی ماهیت امپریالیستی این جنگ‌هاست. این موضع‌گیری مستلزم رد هرگونه هم‌سویی با اردوگاه‌های بورژوازی و

تأکید بر استقلال طبقاتی پرولتاریا است. در همین راستا، افشای ماهیت دموکراسی بورژوازی نیز ضرورتی اساسی دارد: اینکه چگونه این شکل از حاکمیت، با توسل به ریتوریک «دفاع از نهادهای دموکراتیک»، طبقه‌ی کارگر را به فداکاری در راه حفظ دموکراسی فرامی‌خواند، در حالی که این فداکاری در واقع در خدمت بازتولید مناسبات سرمایه‌داری و تداوم سلطه‌ی طبقاتی بورژوازی قرار می‌گیرد.

تنها طبقه‌ی کارگر است که می‌تواند به عنوان یک نیروی اجتماعی، سیاست‌های جنگ‌طلبانه‌ی دولت‌های بورژوازی را به‌طور واقعی به چالش بکشد. هیچ راه میان‌بری وجود ندارد. کارگران در تمامی کشورها باید به حافظه‌ی تاریخی مبارزات خود رجوع کنند و مبارزه را بر پایه‌ی منافع و اهداف طبقاتی، در زمین مستقل طبقاتی پیش ببرند. در جریان این مبارزات، ارتقای سطح سازمان‌یابی از طریق اشکالی چون مجامع عمومی، کمیته‌های کارخانه و کمیته‌های محلی ضرورتی اساسی دارد. تنها از دل چنین فرایند خودسازمان‌یابی و مبارزه‌ی مستقل است که طبقه‌ی کارگر می‌تواند نه فقط سیاست‌های جنگ‌طلبانه، بلکه خود دولت‌های جنگ‌افروز را به چالش بکشد.

از این منظر، صلح واقعی تنها زمانی امکان‌پذیر است که طبقه‌ی کارگر جهانی بتواند جنگ‌های سرمایه‌داری را به جنگی علیه خود سرمایه‌داری بدل کند و مبارزه‌ی طبقاتی را از مرزهای ملی فراتر ببرد. هر مبارزه‌ی طبقاتی، هرچند قدرتمند و گسترده، اگر در چارچوب یک کشور محدود بماند، در نهایت محکوم به شکست است. بنابراین، پایان دادن به جنگ‌ها و دستیابی به صلحی پایدار برای بشریت، تنها از مسیر سرنگونی

سرمایه‌داری در مقیاسی جهانی ممکن است؛ هدفی که تحقق آن در گرو یک انقلاب جهانی پرولتری است.

کارگران وطن ندارند!

مرگ بر جنگ امپریالیستی!

زنده باد جنگ طبقه علیه طبقه!

صدای انترناسیونالیستی

۲۶ فروردین ۱۴۰۵

کانال تلگرام:

<https://t.me/intvoice>

ایمیل:

contact@internationalistvoice.org

وبسایت:

www.internationalistvoice.org

ایکس (تویتر سابق):

https://twitter.com/int_voice

صدای انترناسیونالیستی منتشر کرده است!

بیانیه مشترک جریانات
کمونیست چپ بین المللی
در رابطه با جنگ در خاورمیانه



- جریان کمونیست بین المللی
- صدای انتر ناسیونالیستی

بیانیه مشترک جریانات
کمونیست چپ بین المللی
در رابطه با جنگ در اوکراین



- جریان کمونیست بین المللی
- صدای انتر ناسیونالیستی
- انیستیتو دامن
- چشم انداز کمونیست انتر ناسیونالیستی

تمامی دولت‌ها
جنایتکاران جنگی هستند!



صدای انتر ناسیونالیستی

انتخاب سرنوشت‌ساز:
نه دموکراسی یا فاشیسم،
بلکه سوسیالیسم یا بربریت



صدای انتر ناسیونالیستی